

**طنز در مثنوی معنوی
(بایان‌نامه)**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دانشجو:

باقر غلامی کلیشمی

استاد راهنما:

دکتر ابوالقاسم رادفر

استاد مشاور:

دکتر جعفر مقدّس

۱۳۷۷

تقدیر و تشکر

از استاد ارجمندم جناب آقای دکتر ابوالقاسم رادفر، که هدایت و راهنمایی مرا در تدوین این پایان نامه به عهده گرفتند صمیمانه سپاسگزاری می نمایم.

از استاد عزیزم جناب آقای دکتر جعفر مقدس که امر مشاوره پایان نامه را قبول فرمودند صمیمانه سپاسگزارم.

از استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر تقی پور نامداریان که زحمت زیادی را در طول تدوین این پایان نامه متحمل شدند، بسیار ممنون و متشکرم.

باقر غلامی کلیشمی

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
.....	مقدمه
	فصل اول
۲.....	معنای طنز در واژه‌نامه‌ها
۳.....	معنای طنز در بیان شعرا
۴.....	طنز چیست؟
۱۰.....	نظریه فروید درباره طنز
۱۱.....	خاستگاه‌ها و اهداف طنز
۱۴.....	فرق بین طنز با هزل و هجا و گونه‌های دیگر
۲۱.....	سیر طنز در ادبیات فارسی

فصل دوم

۳۴	مولانا و طنز.....
۴۴	طنز در مثنوی
۴۸	تقسیم‌بندی انواع طنز در مثنوی
۴۸	(۱) از نظر نحوهٔ ارائه و عرضه
۴۸	الف) تمثیلی
	حکایت آن شخص که دزدان قوچ او دزدیدند و بر آن قناعت نکردند، به حیلۀ جامه‌هاش را هم دزدیدند.....
۴۹	۴۹
	حکایت آن فقیه با دستار بزرگ و آنک بریود، دست‌ش و بانگ می‌زد که بازکن ببین چه می‌بری آنکه ببر.....
۵۰	۵۰
	ب) تفسیری.....
۵۱	۵۱
	گوشور یکبار خندد کرد دو بار.....
۵۱	۵۱
	قصهٔ اعرابی و ماجرای زن او
۵۲	۵۲
	پس ترا خود هوش کویا عقل کو.....
۵۳	۵۳
	چون غلام هندوی کوکین کشد.....
۵۳	۵۳
	نوح اندر بادیه کشتی بساخت
۵۳	۵۳
	(۲) از نظر رعایت شرم و حیا و عفت کلام.....
۵۵	۵۵
	الف) طنزهایی که در آنها رعایت شرم و حیا و عفت کلام شده است
۵۵	۵۵
	تعریف کردن منادیان قاضی مفلسی راگرد شهر.....
۵۶	۵۶
	قصهٔ آن مرغ گرفته که وصیت کرد که برگزیده پشیمان مخور، تدارک وقت اندیش و روزگار
۵۸	میر در پشیمانی
۵۸	۵۸

عنوان	صفحه
ب (طنزهایی که در آنها رعایت شرم و حیا و عفت کلام نشده است	۵۹
حکایت آن زن پلیدکار که شوهر را گنت که آن خیالات از سر امرودین می نماید.	۶۱
عذرگفتن دلقک با سید که چرا فاحشه را نکاح کرد.	۶۲
۳) از نظر شیوه حرف زدن و نوع برخورد	۶۲
الف) برخورد تند و خشن	۶۲
حکایت آن مطرب که در بزم امیر ترک این غزل آغاز کرد.	۶۳
آن یکی نابی خوش نی می زدست	۶۵
ب) برخورد نرم و آرام.	۶۵
کرد مردی از سخن دانی سؤال.	۶۵
داستان خاریدن روستایی به تاریکی شیرر به ظن آنکه گاو است	۶۶
دیدن زرگر عاقبت بین عاقبت کار را و سخن بر وفق عاقبت گفتن با مستعیر ترازو.	۶۶
۴) از نظر نتیجه	۶۷
الف) نتیجه عرفانی	۶۷
حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و انس عظیم داشت در نماز و مناجات با حق	۶۹
ملامت کردن مردم شخصی را که مادرش را کشت به تهمت	۷۱
ب) نتیجه اخلاقی.	۷۲
قصه آن دباغ که در بازار عطاران از بوی عطر و مشک بیهوش و رنجور شد	۷۳
قصه آن شخص که دعوی پیغامبری کرد.	۷۴
ج) نتایج متعدد	۷۶
حکایت کودکان مکتبی و معلم.	۷۶

عنوان	صفحه
(۵) از نظر خنده.....	۸۲
الف) طنزهایی که سرتاسر داستان خنده دار است.....	۸۲
خواندن محتسب مست و خراب افتاده را به زندان.....	۸۳
شکایت گفتن پیرمردی به طبیب از رنجوری‌ها و جواب گفتن ضیب او را.....	۸۳
ب) طنزهای انفجاری.....	۸۴
حکایت ضیاء دتو که سخت دراز بود و برادرش شیخ اسلام تاج بلخ بغایت کوتاه بالا بود.....	۸۴
ماجرای نحوی و کشتیان.....	۸۵
آن غریبی خانه می‌جست از شتاب.....	۸۵
عارفی پرسید از آن پیرکشیش.....	۸۶
که اکابر را مقدم داشتن.....	۸۶
(۶) از نظر شیوه و نوع تعلیم.....	۸۷
الف) طنزهای انتقادی.....	۸۷
ب) طنزهای ارشادی.....	۹۰
صوفی آزاری.....	۹۲
اندرزکردن صوفی خادم را در تیمار داشت بهیمه و لاحول گفتن خادم.....	۹۳
فروختن صوفیان بهیمه مسافر را جهت سماع.....	۹۶
وصف ضعیف دنی و سستی صوفی سایه پرورد مجاهده ناکرده.....	۹۸
طنز یا شطح؟.....	۱۰۱

عنوان	صفحه
حکایت آن درویش که در هری غلامان آراسته عمید خراسان را دید.....	۱۰۲
دعوت کردن مسلمان مغ را.....	۱۰۲

فصل سوم

عوامل و انگیزه‌های خنده.....	۱۰۵
خنده چیست؟.....	۱۰۵
چرا می‌خندیم؟.....	۱۰۷
انگیزه‌های خنده در طنزهای مثنوی.....	۱۱۰
(۱) تضاد و تناقض.....	۱۱۲
حکایت هندو که با یار خود جنگ می‌کرد برکاری و خیر نداشت که او هم بدان مبتلاست.....	۱۱۳
حکایت آن اعرابی که سگ او از گرسنگی می‌مرد.....	۱۱۳
حمله بردن سگ بر کورگدا.....	۱۱۴
حکایت منادی کردن سید ملک ترمذ.....	۱۱۴
(۲) حماقت، ساده‌لوحی، گولی، نادانی.....	۱۱۶
قضه عطاری که سنگ ترازوی او گل سرشوی بود و دزدیدن مشتری گل خوار از آن، هنگام سنجیدن شکر، دزدیده و پنهان.....	۱۱۷
منازعت چهارکس جهت انگور که هر یکی به نام دیگری فهم کرده بود آنرا.....	۱۱۸
جستن آن درخت که هر که میوه آن درخت خورد نمیرد.....	۱۱۸
داستان مشغول شدن عاشقی به عشق‌نامه خواندن و مطالعه کردن عشق‌نامه در حضور معشوق خویش و معشوق آنرا ناپسند داشتن.....	۱۲۰

عنوان	صفحه
حکایت آن رنجور که طبیب در او صحت ندید.....	۱۲۰
حکایت آن پاسبان که خموش کرد تا دزدان رخت تاجران بردند.....	۱۲۲
۳) حاضر جوابی، پاسخ و یا عکس العمل مناسب.....	۱۲۳
حکایت در جواب جبری.....	۱۲۳
حکایت در تقریر اختیار خلق.....	۱۲۴
آن یکی مرد دو مو آمد شتاب.....	۱۲۵
گفت با درویش روزی یک خسی.....	۱۲۵
آنچنانک گفت مادر بچه را.....	۱۲۵
حکایت آن عاشق که شب بیامد بر امید وعده معشوق.....	۱۲۶
تشبیه مغفلی که عمر ضایع می کند به اهل حلب.....	۱۲۶
سوی جامع می شد آن یک شهریار.....	۱۲۸
حکایت در تقریر آنکه صبر در رنج کار سهلتر از صبر در فراق یار بود.....	۱۲۸
همچو آن دلآله که گفت ای پسر.....	۱۲۹
حکایت آن کافری که گفتندش در عهد ابابزید که مسلمان شو.....	۱۲۹
۴) پاسخ رندانه و کنایه دار.....	۱۳۰
حکایت آن دزد که پرسیدند چه می کنی نیم شب درین دیوار گنت دهل می زنم.....	۱۳۰
قصه آن صوفی که زن خود را با بیگانه بگرفت.....	۱۳۱
حکایت جوخی که چادر پوشید و در وعظ میان زنان نشست.....	۱۳۳
۵) جواب یا عکس العمل عجیب و غریب.....	۱۳۴

عنوان	صفحه
قصه آن درویش که از آن خانه هر چه می خواست می گفت نیست	۱۳۲
(۶) تیزی و زرنگی	۱۳۵
تنها کردن باغبان، صوفی و فقیه و علوی را از همدیگر	۱۳۵
حکایت آن سه مسافر، مسلمان و ترسا و جهود	۱۳۷
قصه کردن غزان به کشتن یک مردی تا آن دیگر بترسد	۱۴۰
(۷) خلاف عادت	۱۴۰
کشیدن موش مهار شتر را و معجب شدن موش در خود	۱۴۱
حکایت شخصی که به وقت استنجا می گفت اللَّهُمَّ ارْحِنِي رايحة الجنة	۱۴۲
داستان آن عجوزه که روی زشت خود را جندره و گلگونه می ساخت اما ساخته نمی شد	۱۴۲
حکایت آن راهب که روز با چراغ می گشت در بازار از سر حالتی که او را بود	۱۴۴
(۸) به هم خوردن معادلات	۱۴۴
به عیادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش	۱۴۵
(۹) نتیجه معکوس یا منفی	۱۴۶
حکایت آن مؤذن زشت آواز که در کافرستان بانگ نماز کرد و مرد کافری او را هدیه داد	۱۴۶
دزدیدن مارگیر، ماری را از مارگیر دیگر	۱۴۷
اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس	۱۴۸

عنوان	صفحه
(۱۰) ایجاد تشابه و مقایسه غیرمنتظره	۱۵۰
قصه جوحی و آن کودک که پیش جنازه پدر نوحه می‌کرد	۱۵۰
حکایت مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان	۱۵۱
(۱۱) تکرار اشتباه	۱۵۱
حکایت نذرکردن سگان هر زمستان که این ناپستان چون بیاید خانه سازیم	زمستان را
حکایت آن گاو که در جزیره ایست بزرگ	۱۵۲
(۱۲) کشف حقیقت به طور غیرمنتظره و عجیب	۱۵۳
چرب کردن مرد لافی لب و سبب خود را هر بامداد به پوست دنیه و بیرون آمدن میان	حریفان که من چنین خورده‌ام و چنان
حکایت آن شخص که خواب دید آنچه می‌طلبی از یسار به مصر وفا شود	۱۵۴
(۱۳) صحنه	۱۵۷
الكافر يأكل في سبعة أمعاء والمؤمن يأكل في معاً واحداً	۱۵۷
گفت استاد احوالی را کاندرا	۱۵۹
(۱۴) حرف زور و بی منطق	۱۵۹
آن یکی اسبی طلب کرد از امیر	۱۵۹
(۱۵) بزرگی اشتباه	۱۶۰

عنوان	صفحه
حکایت آن مهمان که زن خداوند خانه گفت باران فروگرفت و مهند در گردن ممانند ...	۱۶۰
۱۶ (لاف و دروغ و ادعای بیجا و آشکار ...)	۱۶۱
مثل آوردن شتر ...	۱۶۱
۱۷ (تضاد - صحنه ...)	۱۶۲
دادخواستن پشه از باد به حضرت سلیمان ...	۱۶۲
۱۸ (تضاد - برخورد و یا پاسخ عجیب و غریب ...)	۱۶۳
قصه اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت کردن فیلسوف او ...	۱۶۳
۱۹ (تضاد - پاسخ مناسب و بیجا ...)	۱۶۵
حکایت آن شخص که از ترس خویشتن را در خانه انداخت ...	۱۶۵
۲۰ (پاسخ مناسب - حماقت و گولی ...)	۱۶۵
آن یکی زد سیلیی مرزید را ...	۱۶۵
۲۱ (پاسخ مناسب - تیزی و زرنگی ...)	۱۶۶
مفتون شدن قاضی بر زن جو حی ...	۱۶۶
۲۲ (پاسخ مناسب - حرف زور و بی منطق ...)	۱۶۹
حکایت آن زن که گفت شوهر را که گوشت را گریه خورد ...	۱۶۹

عنوان	صفحه
۲۳) پاسخ مناسب - لاف و دروغ و ادعای بیجا.....	۱۷۰
حکایت اشتر و گاو و قچ که در راه بندگیاء یافتند.....	۱۷۰
۲۴) صحنه - تیزی و زرنگی.....	۱۷۱
قصه خواجه و دزد.....	۱۷۱
۲۵) حماقت و گولی - بزرگی اشتباه.....	۱۷۱
زیافت تاویل رکیک مگس.....	۱۷۱
۲۶) عوامل و انگیزه‌های متعدد.....	۱۷۲
افتادن شغال در خم رنگ و رنگین شدن و دعوی طاوسی کردن میان شغالان.....	۱۷۲
فریفتن روستایی شهری را و به دعوت خواندن به لابه و الحاح بسیار.....	۱۷۳
کبودی زدن قزوینی بر شانگه صورت شیر و پشیمان شدن.....	۱۷۸
کتابنامه.....	۱۸۰
فهرست مقالات.....	۱۸۲

مقدمه

جلال‌الدین محمد بن سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد بن حسین خطیبی بکری بخلی، در ششم ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هـ ق در شهر بلخ متولد شد. پدرش سلطان العلماء بهاء‌الدین ولد از افاضل و فقه‌های قرن ششم بود. او از ابتدای تولد جلال‌الدین محمد، با علاقه بسیاری به او می‌نگریست و او را «خداوندگار» صدا می‌زد.

بهاء‌الدین ولد، به خاطر اختلافاتش با فخرالدین رازی و همچنین اذیت و آزار متابعان او که مورد حمایت سلطان محمد خوارزمشاه بودند و شاید هم به خاطر کدورتی که بین او و سلطان محمد بوجود آمده بود و یا به خاطر شایعه حمله قریب‌الوقوع اقوام تاتار، تصمیم گرفت که از قملروی خوارزمشاه مهاجرت کند.

وقتی که او سفر خود را به جانب عراق و حجاز در سال ۶۱۷ آغاز کرد، مولانا سیزده ساله بود. هنگام عبور از نیشابور، به اتفاق پدر خود به خدمت شیخ فریدالدین عطار رسید و شیخ یک نسخه از کتاب «اسرارنامه» خود را به او داد.

گروه بهاء ولد پس از مسافرت و اقامت در چندین شهر عراق و حجاز بالاخره به دعوت سلطان روم، علاءالدین کیقباد اول به روم رفت و در تختگاه سلجوقیان روم، یعنی، شهر قونیه در آسیای صغیر، از آنها استقبال گرم و پرشوری به عمل آمد.

مولانا به جز چند سفر کوتاهی که رفت، باقی عمر خود را در این شهر گذرانید و شهرت او نیز به رومی و مولانای روم، به همین خاطر است.

پس از مهاجرت به قونیه، پدرش، بهاء ولد، در سال ۶۲۸ درگذشت و او به جای پدر نشست و به وعظ و تذکیر مریدان پرداخت تا اینکه در سال ۶۳۰ به توصیه برهان‌اندین ترمذی، به قصد ادامه تحصیل به شام عزیمت کرد و پس از بزرگشت به تدریس علوم شرعیه پرداخت و می‌گویند که تعداد مریدانش به ده‌هزار نفر می‌رسید.

دیدار مولانا با شمس‌الدین محمدبن‌علی ملک داد تبریزی معروف به شمس تبریزی در سال ۶۴۲ او را دگرگون کرد و انقلابی در درون او پدید آورد. مولانا دست ارادت به دامان شمس زد و پس از ناپدیدشدن (شاید قتل پنهانی) و در سال ۶۴۴، به امید یافتن او سفری به دمشق کرد و چون او را نیافت، ناامید به قونیه بازگشت و زندگی علمی گذشته را رها کرد و به یکباره مفتی و واعظ شهر به شاعری رقاصه و آوازه‌خوان مبدل گشت و تا پایان عمر با عشقی خاص به تربیت و ارشاد سالکان پرداخت.

پس از آن صلاح‌الدین زرکوب جلب ارادت مولانا کرد و پس از وفات او در سال ۶۵۷ حسام‌الدین چلبی مورد عنایت مولانا قرار گرفت و همین حسام‌الدین بود که مولانا را به نظم مثنوی تحریض کرد.

زندگی واقعی مولانا به عنوان یک شاعر شیفته بعد از سال ۶۴۲ و بعد از انقلاب و دگرگونی درونی او آغاز شد. مولانا دسته‌ای از متصوفه را که به «مولویه» مشهورند به وجود آورد و در طول مقام و زندگی خود در آسیای صغیر با تعدادی از پادشاهان، امرا، عالمان و شاعران معاشر بود و همواره مورد علاقه خاص و عام بود و از مجالس او استقبال زیادی به عمل می‌آمد و همواره اصناف مختلفی در آن شرکت می‌کردند، تا اینکه او در سال ۶۷۲ در

قونیه وفات یافت و پیکری جان او در همانجا با شکوه خاصی به خاک سپرده شد.^(۱)
فیه مافیه، مکاتیب و مجالس در نثر و دیوان کبیر، مشهور به دیوان غزلیات شمس
تبریزی و همچنین مثنوی معنوی در نظم از آثار او هستند.

مثنوی معنوی مهمترین اثر منظوم مولانا و مهمترین اثر عرفانی منظوم در زبان
فارسی است که در شش دفتر در طول سالهای ۶۵۸ تا ۶۷۲ به خواش حساه ندین چلیپی
سروده شده است، و در برگیرنده مفاهیم عرفانی و اخلاقی و دینی است.

سعی مولانا بر آن بوده است که این مفاهیم را برای دیگران شرح و تفسیر کند. روش
او این است که این مفاهیم را به انحاء و اشکال مختلف شرح می دهد و با آوردن مثل ها،
روایات و داستانهای متعدد، مفهوم انتزاعی و ذهنی ای را که در باور اوست به دیگران
انتقال می دهد و در این راه از قرآن پیروی می کند و به سان آن کتاب آسمانی بری اینکه با
مردم به اندازه عقولشان صحبت کرده باشد، سعی می کند که از داستان و ارسال المثل
استفاده کند و منظور خود را توضیح دهد.

این داستانها از جهات گوناگونی قابل بحث و بررسی هستند، که یکی ز جنبه های
آن، طنزی بودن بعضی از این داستانهاست.

استفاده مولانا از طنز و داستانهای طنزی، همواره هنگام مطالعه مثنوی نظرم را
جلب کرده است و برایم قابل توجه بوده است و این سوالات پیوسته برای من مطرح بوده
است که منظور مولانا، از آوردن این طنزها در این کتاب جدی و عرفانی چه بوده است
و این طنزها در مقابل حجم زیاد مثنوی چقدر هستند و اصولاً به چه منظوری سر شده اند؟
بعدها با آشنایی بیشتر با آثار طنزی، متوجه شدم که بعضی از محققان، طنزهای
موجود در دیوان بعضی از شعرا را در مجموعه هایی مستقل، جمع آوری کرده اند و با نام آن
شاعر منتشر کرده اند؛ بنابراین، بر آن شدم که همین کار را در مثنوی، ضمن بررسی و
طبقه بندی طنزها انجام دهم و کار حاضر تلاشی است که به این منظور انجام گرفته است و

۱- عبدالحسین زرکوب، پله پله تا ملاقات خدا، (تهران، انتشارات عنمی، ۷۳).

با امید به اینکه شما خواننده عزیز به اشتباهات موجود به دیده اغماض بنگرید و بر بی تجربگی این جانب ببخشائید، مطالبی چند است که در این مقدمه توضیح آنرا لازم می دانم.

(۱) اساس کار اینجانب در نقل و روایت ابیات و داستانها، مثنوی معنوی به تصحیح رینولد نیکلسون بوده است.

(۲) سعی شده است که املائی کلمات، مطابق متن نیکلسون باشد و تمامی ابیاتی که نقل می شود، املائی آن همانی است که در متن نیکلسون ضبط شده است.

(۳) هنگام نقل داستانها، خلاصه و اصل داستانها نقل می شود و قسمت هایی که به اصل داستان ربطی ندارد و تمامی شاخ و برگ هایی که مولانا به داستان داده است - جز در مواردی که لازم بوده است - حذف شده است.

(۴) ممکن است، طنزی را که نقل می کنیم، هنگام نتیجه گیری، کاری به استفاده ای که مولانا از آن می کند، نداشته باشیم؛ بلکه ما خود طنز را به عنوان یک حقیقت و یا یک داستان خنده دار در نظر گرفته ایم و در واقع آنرا بطور کلی، سوای از متن مورد بررسی قرار داده ایم.

(۵) هر جا که کل یک داستان و یا داستانی بطور کامل در متن آمده است، شماره دفتر مثنوی و شماره صفحه ای که داستان آغاز می شود، ذکر شده است و آنجا که بیت یا ابیاتی برای نمونه، آورده شده است، شماره دفتر و شماره بیت و یا ابیات آمده است. از حرف «د» بجای کلمه دفتر و از حرف «ص» بجای کلمه صفحه و از حرف «ب» بجای بیت یا ابیات، استفاده شده است.

(۶) سعی شده است که هر داستانی فقط یکبار نقل شود و از تکرار داستانها خودداری شده است و در سایر موارد، در صورت لزوم، تنها عنوان داستان ذکر شده است.

(۷) تعدادی از داستانها که در آنها از مسائل جنسی و از عشق بازی بین زنان و مردان، بی پروا سخن به میان آمده بود، حذف شدند و از نقل آنها، خودداری شد و فقط در صورت

لزوم از آنها نام برده شد، این داستانها به قرار زیر هستند.

- ۱) صفت کردن مرد غماز و نمودن صورت کنیزک مصور در کاغذ و عاشق شدن خلیفه مصر (۲۲۴-۵)
- ۲) وصیت کردن پدر دختر را که خود را نگهدار تا حامه نشوی از شوهرت (۲۳۶-۵)
- ۳) داستان کنیزک با خرخاتون (۸۶-۵)
- ۴) در بیان کسی که سخنی گوید و حال او مناسب آن سخن نباشد. (۱۳۸-۵)
- ۵) آنچه آن کان خواجه را مهمان رسید. (۳۳۷-۶)
- ۶) حکایت آن مخنت و پرسیدن لوطی از او در حالت نواظه که این خنجر از بهر چیست. (۱۶۰-۵)
- ۷) حکایت آن دو برادر یکی کوسه، یکی آمرد، در عزب خانه خفتند. (۴۹۳-۶)
- ۸) حکایت غلام هندو که بر خداوند زاده خود هوا آورده بود. (۲۸۵-۶)
- ۹) آن یکی می شد بره سوی دکان (۳۷۲-۶)
- ۸) حقیقت این است که تعیین کردن عوامل و انگیزه‌های خنده در داستانها، کار بسیار سختی است و مستلزم کاری بسیار مفصل و جداگانه است، اما در کار حاضر، یادآور می شوم که برای بیان عامل و انگیزه خنده - آنجا که تنها یک عامل برای داستان ذکر شده است - سعی بر آن بوده است که آن عاملی را که اصل است و بیش از همه عوامل به چشم می خورد به عنوان عامل ذکر شود و از عواملی که کم رنگ هستند و نقش خیلی مهمی ندارند، صرف نظر شود.
- ۹) در شرح لغات و ترکیب‌ها، هر جا که معنای لغت یا ترکیب از فرهنگ فارسی معین نقل شده است مأخذ ذکر نشده است اما در سایر موارد عنوان مأخذ ذکر شده است.

باقر غلامی کلیشمی

۷۷/۹/۱۱

فصل اول

معنای طنز در واژه‌نامه‌ها

این کلمه در تعدادی از واژه‌نامه‌های نخست، یافت نشد. اما سایر واژه‌نامه‌ها طنز را اینگونه معنی کرده‌اند.

طنز: افسوس کردن، فسوس داشتن، طعنه، سخریه «آنچه دیده و شنیده از احوال نوخاستگان و حرکات ایشان و سخنان با طنز که می‌گفتند باز راند». (بیهقی ص ۵۹۹)

طنزکردن: طعنه زدن، عیبجویی، تمسخرکردن

طنزکنان: نازکنان، در حال کرشمه و ناز^(۱)

طنز: افسوس کردن، مسخره کردن ۲- طعنه زدن، سرزنش کردن ۳- مسخره

۴- طعنه، سرزنش ۵- ناز

طنزکردن: تمسخرکردن ۲- طعنه زدن، سرزنش کردن^(۲)

طنز: (بفتح طا و سکون نون) ریشخندکردن، مسخره کردن، نازکردن^(۱)

طنز: (Tanz) مأخوذ از تازی، ناز و سخریه و طعنه و تهمت و سخن برمز

طنزکردن: مسخره کردن و تهمت زدن و افترا زدن و ریشخندکردن^(۲)

طنز: ریشخندکردن، فسوس کردن، مسخره کردن، نازکردن^(۳)

طنز: خنده و کشی^(۴)

طنز: ناز و سخریه و سخن بر موزگفتن و طعنه (لطائف)^(۵)

طنز: فسوس کردن و نازکردن و ناز و سخریه و سخن بر موزگفتن و طعنه و نوعی از

ماهی^(۶)

محمد رضا شفیعی کدکنی بر این باورند که طنز عربی، در عربی ریشه‌ای ندارد و

بی‌تردید از تن زدن فارسی که یک معنی آن مسخره کردن و شوخی کردن است، درست شده

است.^(۷)

معنای طنز در بیان شعرا

سنایی طنز را به معنای طعنه زدن و مسخره کردن استعمال کرده است.

گه گه آید بر من طنزکنان آن رعنا همچو خورشید که با سایه درآید به طرب

خاقانی طنز را به معنای طعنه بکار برده است.

زبون‌تر از مه سی روزه ام مهی سی روز مرا به طنز چو خورشید خواند آن جوزا

نظامی طنز را به معنای تقلید و مسخره کردن بکار گرفته است.

سایه که نقیصه ساز مرد است در طنزگیری گران نورد است

طنزی کند و ندارد آزرم چون چشمش نیست کمی بود شرم

۲- فرهنگ نفیسی

۴- دستورا لافضل

۶- آندراج

۱- فرهنگ عمید

۳- فرهنگ صبا

۵- غیبات اللغات

۷- از فیوضات حضوری استاد در کلاس ۷۱/۳/۱۹